

شکوه یاسر عرفات*

نویسنده: ژیل دلوز

ترجمه: پروشات باغداساریان

یادداشت پراکسیس: متن پیش رو در سال ۱۹۸۳ از سوی ژیل دلوز، اندیشمند و فیلسوف نام‌آور فرانسوی، نگاشته شده است و ترجمه‌ی فارسی آن برای نخستین بار منتشر می‌شود. شاید انتشار این متن در مقطع کنونی بی‌نیاز از ارائه‌ی توضیحی باشد؛ با لین وجود، لین اشاره‌ی مختصر بی‌مناسبت نخواهد بود که تا زمانی که واقعیت‌های اشغال و سرکوب و مقاومت تداوم دارند، مساله‌ی فلسطین کهنه شدنی نیست؛ بلکه فهم تاریخ معاصر فلسطین تنها در پیوستار مبارزاتی آن و از خلال صداهایی که لین مبارزات را همراهی کرده و بازتاب داده‌اند امکان‌پذیر است.

دلوز در نوشته‌ی حاضر اگرچه درباره‌ی فلسطین سخن می‌گوید، اما هم‌زمان گوشه‌ای از تناقضات فاجعه‌بار نظم مسلط را نیز عریان می‌کند، چرا که فلسطین تحت سیطره‌ی اشغال‌گران همواره کانون انباشت این تناقضات و پیامدهای انسانی هولناک آن‌ها بوده است.

۲۴ جولای ۲۰۱۴

* * *

بغرنج فلسطین بیش و پیش از همه مجموعه‌ای از بی‌عدالتی‌هاست که این مردم از آن‌ها رنج برده‌اند و همچنان رنج می‌برند. لین بی‌عدالتی‌ها اعمالی خشونت‌بارند، ولی در عین حال می‌توان آن‌ها را نامعقولیت‌ها، استدلال‌نادرست، و ضمانت‌هایی کاذب دانست که می‌خواهند آن اعمال را تلافی یا از آن‌ها رفع اتهام کنند. عرفات تنها به یک کلمه برای توصیف قول‌های شکسته‌شده و توافق‌های نقض‌شده حین قتل‌عام صبرا و شتیلا نیاز داد: شرم، شرم.^۱

می‌گویند این نسل‌کشی نیست. و با این حال ماجرای است از همان آغاز متشکل از هزاران اورادو.^۲ تروریسم صهیونیستی نه تنها علیه دهکده‌های انگلیسی، که بر دهکده‌های عرب که دیگر می‌بایست ناپدید شده باشند نیز اعمال می‌شوند؛ ایرگون فعالیت زیادی در این زمینه داشت (دیر یاسین).^۳ ایرگون از ابتدا تا انتها طوری رفتار کرده که انگار فلسطینیان نه تنها نباید وجود می‌داشتند، که گویی هرگز وجود هم نداشته‌اند.

۱. قتل‌عام‌های صبرا و شتیلا: قتل‌عام‌های فلسطینیان در سال ۱۹۸۲ در اردوگاه پناهندگان در لبنان توسط فالانژهای لبنانی و با کمک ارتش اسرائیل.

۲. اورادو: روستایی در فرانسه که ارتش اشغال نازی آن را به تلافی فعالیت‌های جنبش مقاومت نابود کرد.

۳. ایرگون: سازمان صهیونیستی دست‌راستی که از فنون تروریستی (پیش از جنگ جهانی) علیه نیروهای بریتانیایی و (پس از آن) علیه دیگر کشورها، خصوصاً فلسطین، استفاده می‌کرد.

فاتحان آنان بودند که خود از بزرگ‌ترین نسل‌کشی در تاریخ رنج می‌بردند. صهیونیست‌ها از این نسل‌کشی شری مطلق ساخته‌اند. ولی تبدیل بزرگ‌ترین نسل‌کشی در تاریخ به شری مطلق بینشی‌نه تاریخی، که دینی و اسطوره‌ای است. این نسل‌کشی جلوی شر را نمی‌گیرد؛ برعکس، آن را می‌گستراند، دوباره آن را بر سر دیگر معصومان می‌ریزد، و تاوانی را می‌طلبد که سبب می‌شود دیگران نیز از بخشی از رنج یهودیان رنج بکشند (اخراج زورکی، محدودیت بر زاغه‌ها، ناپیدی مردم). با وسایلی «بی‌رحمانه‌تر» از نسل‌کشی نیز به نتایجی یکسان می‌رسیم.

ایالات متحده و اروپا به یهودیان بدهکارند ولی مردمی را به پرداخت این تاوان زور کرده‌اند که کمترین حرفی که درباره‌شان می‌توان زد این است که هیچ دستی در هولوکاست نداشتند و به‌خصوص از هر نوع هولوکاستی مُبرّانند و حتی هیچ از هولوکاست نشنیده‌اند. این‌جاست که وضعیت رفته‌رفته گروتسک و توأمان خشونت‌بار می‌شود. صهیونیسم، و سپس دولت اسرائیل، خواستار آن خواهد شد که فلسطینیان حقش را به رسمیت بشناسند. ولی دولت اسرائیل همواره واقعیت مردمی فلسطینی را انکار خواهد کرد. اینان نه هرگز از فلسطینیان، که از اعراب فلسطین سخن خواهند گفت، انگار فلسطینیان از سر تصادف یا اشتباه آن‌جا بوده باشند. و بعد، طوری رفتار خواهند کرد که گویی فلسطینیان رانده‌شده از خارج می‌آیند، اینان از جنگ مقاومت اول که فلسطینیان به‌تنهایی پیش بردند هیچ حرفی بر زبان نخواهند آورد. مادامی که فلسطینیان حق اسرائیل را به رسمیت نشناخته‌اند، از سوی اسرائیل به اخلاف هیتلر قلب می‌شوند. ولی اسرائیل حق را معکوس می‌کند تا در واقع وجود فلسطینیان را انکار کند. این‌جا داستانی خیالی آغاز می‌شود که می‌بایست هرچه‌بیش‌تر کش می‌یافت، و سنگینی‌اش بر دوش کسانی می‌افتاد که از بغرنج فلسطین دفاع می‌کردند. این داستان خیالی، این دعوت اسرائیل به جنگ متقابل، در پی آن بود تا همه‌ی کسانی را که به رفتارها و شرط‌های دولت صهیونیستی اعتراض می‌کنند ضدیهودی جلوه بدهد. سرچشمه‌ی این عملیات را می‌توان در سیاست بی‌رحمانه‌ی اسرائیل در قبال فلسطینیان یافت.

اسرائیل از همان آغاز هرگز هدفش را پنهان نکرده است: تخلیه‌ی قلمروی فلسطینی. و حتی بهتر از آن، اسرائیل چنان رفتار می‌کند که انگار قلمروی فلسطینی خالی بوده و تقدیر صهیونیست‌ها به حساب می‌آمده است. مسأله آشکارا بر سر مستعمره‌سازی بود، ولی‌نه هرگز در معنای قرن‌نوزدهمی و اروپایی‌اش: ساکنان محلی استثمار نخواهند شد، آن‌ها مجبور به ترک منطقه می‌شوند. اهالی باقیمانده هم به نیروی کار بدل می‌گردند، ولی نه از نوع قلمرومند مستقل، که از جنسی متحرک و مجزا، انگار مهاجرانی مسکون در زاغه‌ها بوده باشند. از همان ابتدا، سرزمین‌ها به تخلیه‌ی ساکنان یا امکان این تخلیه مشروط شدند. این یک نسل‌کشی است، ولی از آن‌سنگ که اعدام جسمانی به تخلیه‌ی جغرافیایی مقید می‌ماند: فلسطینیان نجات‌یافته، که اغلب‌شان تنها عرب بوده‌اند، مجبور شدند با دیگر اعراب ادغام شوند. اعدام جسمانی، هرچند می‌تواند یا نمی‌تواند بر عهده‌ی مزدوران باشد، اغلب مواقع وجود دارد. اما آن‌ها می‌گویند این نسل‌کشی نیست، چون «آخرین هدف» نیست: راستش، این کار تنها یک وسیله از میان وسایل مختلف است.

همدستی ایالات متحده با اسرائیل صرفاً ناشی از لابی صهیونیستی نیست. الیاس سنبر آشکارا نشان داده چگونه ایالات متحده وجهی از تاریخ خاص خودش، یعنی اعدام سرخپوستان را از نو کشف کرده است، گرچه آن اعدام‌ها نیز تا اندازه‌ای کاملاً مستقیم و جسمانی بوده‌اند. موضوع بر سر تهی‌سازی است، گویی هرگز سرخپوستانی در کار نبوده‌اند مگر در زاغه‌هایی که برای‌شان به عنوان مهاجرانی از داخل ساخته شده بود. از جهات بسیاری، فلسطینیان همان سرخپوستان جدیدند: سرخپوستان اسرائیل. تحلیل مارکسیستی دو حرکت مکمل سرمایه‌داری را برملا می‌سازد: تحمیل دائمی حدودی که سرمایه‌داری نظامش را از درون گسترش می‌دهد و دست به استثمار می‌زند؛ و در عین حال، هل دادن این حدود به جلو، فراروی از آن‌ها جهت ازسرگیری شالوده‌اش در مقیاسی گسترده‌تر یا شدیدتر. سرمایه‌داری آمریکایی — که به نام رویای آمریکایی، توسط اسرائیل و رویای اسرائیل بزرگ‌تر، بر قلمروی عرب، بر بدن اعراب، به دست گرفته شد — این حدود را به عقب می‌راند.

چگونه مردم فلسطین مقاومت را آموختند و دارند هنوز مقاومت می‌کنند؟ چگونه مردمی از تبار کهن به ملتی مسلح بدل می‌شود؟ چگونه پیکری به خودشان می‌بخشند که به‌سادگی آن‌ها را بازنمایی نمی‌کند، که بیرون از قلمروشان و بدون هرگونه دولتی تجسدشان می‌بخشد؟ تمام این وقایع نیازمند یک شخصیت تاریخی بزرگ است که می‌توانیم از نظر گاهی غربی بگوییم که از شخصیت شکسپیر نیز قدم فراتر نهاده — و آن شخصیت عرفات بود. نخستین بار در تاریخ نبود که چنین اتفاقی افتاد (فرانسوی‌ها هم می‌توانند به فرانسه‌ی آزاد فکر کنند، مگر به خاطر این واقعیت که در ابتدا مبنای مردمی کمی داشت). برای نخستین بار در تاریخ نیست که همه‌ی فرصت‌های ممکن برای رسیدن به راه‌حل یا مایه‌ای از آن دارند پیش می‌آیند، ولی اسرائیلی‌ها عامدانه و دانسته این فرصت‌ها از بین برده‌اند. اسرائیلی‌ها با باور به جایگاه دینی‌شان نه تنها حق فلسطینی، که همچنین واقعیت فلسطینی را انکار می‌کنند. اسرائیلی‌ها با تهدید فلسطینیان به عنوان تروریست‌های خارجی، دست‌شان را از تروریسم‌شان پاک می‌دانند. و فلسطینیان تنها می‌توانستند چشم‌انتظار کمک‌های مشکوک و مبهم دولت‌های عرب باشند، اما وقتی الگوی فلسطینی برای این دولت‌ها خطرناک می‌شد این کمک هم گاهی به خصومت و کشتار تغییر چهره می‌داد، البته دقیقاً بدین خاطر که نه تنها فلسطینیان تروریستی خارجی نبودند، بلکه مردمی متفاوت از اعراب بودند، به همان اندازه‌ای متفاوت که اروپایی‌ها خودشان را از همدیگر متفاوت می‌دانند. فلسطینیان از دل تمام چرخه‌های دوزخی تاریخ عبور کرده‌اند: چه شکست در رسیدن به راه‌حل هر بار که امکانش فراهم بوده، چه بدترین شکل از عقب‌نشینی متحدان‌شان که لطمات فراوانی به آن‌ها وارد آورده، چه قول‌های مستندی که زیر پا گذاشته شده. البته، بر تمام این وقایع است که مقاومت فلسطینیان می‌بایست خودش را می‌پروراند.

یکی از اهداف قتل‌عام‌های صبرا و شتیلا می‌توانست این باشد که عرفات را بی‌اعتبار کند. او تنها به این شرط با رفتن رزمندگان موافقت کرد که آمریکا و اسرائیل امنیت خانواده‌هایشان را تضمین کنند؛ نیروی این رزمندگان نیز این‌گونه دست‌نخورده باقی ماند. او پس از قتل‌عام‌ها هیچ کلامی مگر «شرم» بر زبان نداشت. اگر بحران متعاقب سازمان آزادیبخش فلسطین در دراز مدت به ادغام در دولتی عربی یا انحلال در بنیادگرایی اسلامی منجر شود، آنگاه می‌توان گفت که در هر دو حالت مردم فلسطین به

معنای واقعی کلمه ناپدید شده‌اند. ولی تحت چنین شرایطی است که جهان، آمریکا، و حتی اسرائیل همواره بابت فرصت‌های ازدست‌رفته برای رسیدن به راه‌حل (از جمله آن مواردی که هنوز برای امروز ممکن‌اند) افسوس می‌خورند. فلسطینیان همواره در پاسخ به فرمول گستاخانه‌ی اسرائیلی‌ها که می‌گویند «ما مثل دیگر مردمان نیستیم»، فریادی سر داده‌اند که در نخستین شماره از بولتن مطالعات فلسطینیان آمده است: «ما مردمی هستیم همچون دیگر مردمان، تنها می‌خواهیم این‌گونه باشیم...»

اسرائیل بر این گمان است که با پیشبرد جنگ تروریستی به لبنان می‌تواند سازمان آزادیبخش فلسطین را سرکوب کند و آن را از حمایت مردم فلسطین که پیشاپیش از سرزمین‌هایشان محروم شده‌اند محروم کند. و احتمالاً این روند ادامه‌دار است، زیرا در اطراف تریپولی (در لیبی) هیچ در کار نیست مگر حضور جسمانی عرفات در میانه‌ی خاص خودش، سرتاسر در شکوهی تک‌وتنها. ولی مردم فلسطین هویت‌شان را از دست نخواهند داد مگر آن‌که تروریسمی مظاعف را به‌جایش ایجاد کنند، تروریسم دولت و تروریسم دین، که از ناپدید شدن آن‌ها بهره خواهد برد و رسیدن به هر توافق صلح‌آمیز با اسرائیل را محال خواهد ساخت. اسرائیل هم از جنگ لبنان می‌گریزد، ولی نه اینکه صرفاً از نظر اخلاقی صدمه دیده و از نظر اقتصادی مختل شده باشد، بلکه خودش را نیز با تصویر آینه‌ای تعصب و کوته‌فکری‌اش رویارو خواهد دید. رسیدن به راه‌حل سیاسی یا توافقی صلح‌آمیز تنها به شرط یک سازمان آزادیبخش مستقل ممکن است که از پیش به دولتی مستقر و موجود بدل نشده باشد و خودش را میان جنبش‌های اسلامی گوناگون گم نکند. ناپدید شدن سازمان آزادیبخش فلسطین تنها می‌تواند پیروزی نیروهای کور جنگ باشد که هیچ علاقه‌ای به نجات مردم فلسطین ندارند.

* * *

* این متن ترجمه‌ای است از منبع زیر:

Source: Gilles Deleuze. *The Grandeur of Yasser Arafat*. Originally published in *Revue d'études palestiniennes*, Sep. 1983.